

## کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد

شاهنامه گران ارج حکیم پرآوازه توس بی گمان حماسه‌ای بی‌همتا در تاریخ ایران و ایرانیان است و این که اکثر اندیشه ورزان آن را هم گروه با آثار مشهور حماسه سرایی جهان به شمار آورده‌اند به حق قولی است که در گذر زمان با حقیقت درآمیخته است. اگرچه تفوق و برتری «بهین نامه باستان» در مقایسه با دیگر آثار از این دست آشکارتر از آفتاب در میانه روز است.

کارنامه «شاهنامه پژوهی» در ایران علی‌رغم تحقیقات «حافظ پژوهی» - که سالها پیش کارنامه‌اش از قول حافظ شناس معاصر نه چندان درخشان خوانده شده بود<sup>۱</sup> - با استناد به شواهد مکتوب و عدیده، هم پر بار بوده است و هم پربزرگ، که نیم نگاهی به کتاب‌شناسی این دانش نوپا حقیقت این ادعا را بیش از پیش بر همگان روشن می‌سازد.

بررسی تطبیقی شاهنامه فردوسی با ادبیات و فرهنگ دیگر زبانها می‌تواند در زدودن ابهام و همچنین بیان شایستگیهای این یادگار کهن سخت به کار آید. مهم‌ترین خصیصه‌ای که باید پژوهشگر کار تطبیقی - در قدم نخست - بدان متصف باشد، همانا تسلط و چیرگی ژرف بر زوایای متون و آثار مورد بررسی است. یعنی هر اندازه درجه شناخت و اشراف محقق به موضوع بیشتر باشد طبعاً در بیان وجه افتراق و تشابهات دو اثر و یا بازگویی اقتباس یکی از دیگری موفق‌تر بوده و بسامد لغزشها و برداشتهای ناصوابش نیز به مراتب کم‌تر خواهد بود. در اینجا است که می‌توان ادعا کرد محقق در جستار خود از عارضه نه

چندان غریب «فقر دانش و غنای کوشش» به دور مانده است. اصل مطالعه و بررسی تطبیقی متون و آثار کهن پارسی دیرگاهی است که مورد همت و حمیت محققان دانا دل قرار گرفته؛ چنانچه کتاب شاهنامه و ادب عامیانه کردی از آقای سجاد آیدنلو هم در پاسخ به این نیاز پژوهشی تألیف و تدوین گشته است. تا آنجا که نگارنده آگاهی دارد در زمینه پژوهش تطبیقی شاهنامه با ادبیات عامه کردی این اثر تقریباً اولین تألیف منسجمی است که به رشته تحریر درآمده و به حق جای آن نیز در میان تألیفات متعدد شاهنامه پژوهی خالی می‌نمود.

این کتاب در بیان همخوانیهای شاهنامه فردوسی با ادبیات عامه فرهنگ کردان این سرزمین به رشته تحریر درآمده و همچنانکه از پیش درآمد کتاب (درباره گردآورنده) دانسته می‌شود، نویسنده از نژاده کردان نیست و صرفاً به سائقه انس به تحقیق درباره شاهنامه و بیان ارتباطی تطبیقی آن با زبان و فرهنگ کردی قلم به نگارش این مجموعه گردانیده است.

این کتاب به قطع وزیری و در ۱۸۴ صفحه از سوی انتشارات صلاح‌الدین ایوبی (ارومیه) به زیور طبع آراسته شده و از فهرست مطالب کتاب چنین برمی‌آید که در چهار بخش عمده تدوین شده باشد. در قسمت اول که فاقد عنوان کلی است و به تأثر از سیاق عناوین باید نام «کلیات» بر آن نهاد، این موارد به دیده می‌آید: راندگی نوزاد، برج نشینی دختر، هنرنامه‌ی با تیراندازی، بودن

- شاهنامه و ادبیات عامیانه کردی
  - سجاد آیدنلو
  - انتشارات صلاح الدین اوردی
- چاپ اول، ارومیه، ۱۳۷۹



شمشیر مصری، زوبین و زه چرم گوزن و در آخرین قسمت نیز به تشابهات واژگانی و معنایی پرداخته شده است.

مؤلف در آغاز کتاب درباره نشان دادن مهر و علاقه دیرینه کردان به شاهنامه فرزانه توس به دلایل قوی و نمونه‌های ارزشمند استناد جسته و در بیان دل بستگی عمیق نژاد کرد به نامه باستان در حد کمال کوشیده است. وی در این باره می‌نویسد:

«از کردارهای یادکردنی کردان در راه عشق به شاهنامه می‌توان اقدام شادروان جمیل صدقی زهاوی، شاعر معروف عرب و عنصر مجلس اعیان عراق را که از بزرگان کرد مقیم بغداد بود، بیان کرد که در کنگره فردوسی به سال (۱۳۱۳ ه. ش.) برخلاف دستور بزرگان کشورش مبنی بر نستودن استاد توس و ستایش از سعدی - که در وفات مستعصم عباسی سوگنامه سروده است - یک قصیده عربی و یک مثنوی پارسی در بزرگداشت مقام فردوسی می‌سراید و در روز نخست کنگره در میان شور و شادی حاضران می‌خواند و پس از بازگشت مرتبه سناتوری خود را در مجلس سنای عراق از دست می‌دهد تا استوار کند که یک کرد بر پایه سابقه نژادی خویش به شاهنامه بیش از هر مقام و احترام ظاهری ارزش می‌گذارد.»<sup>۳</sup> و در صفحه بعدی کتاب به گفته مرحوم استاد احمد ترحانی زاده که از مفاخر نژاد کرد و استاد ممتاز دانشکده ادبیات تبریز بودند، اشارت رفته که فرموده است: «به حقیقت می‌توان گفت که شاهنامه فردوسی در دنیا نظیر و هم‌تا ندارد.»<sup>۴</sup>

کودک پیش از پیوند پدر و مادر، شستشو در آب و... در بهره دوم که به شاهان و پهلوانان شاهنامه مخصوص گشته می‌توان به این موارد اشاره کرد: جمشید، گرشاسب، سام و نریمان، رستم و زال، افراسیاب، کاووس، سهراب و... نکته‌ای که در اینجا باید بدان اشاره شود این است که بنای این گزارش بر ایجاز و اختصار نهاده شده و به تأکید خود مؤلف اگر این اصل سرلوحه این پژوهش قرار نمی‌گرفت، شاید این اثر می‌توانست از لونی دیگر بیاید، چه «در باب بعضی از آنها باستان رستم می‌توان در اندازه رساله‌ای جداگانه سخن راند.»<sup>۵</sup>

در بخش سوم کتاب اسامی «رزم افزارها» آمده: گرز، کویال،

استناد مؤلف در درجه نخست به ابیات تصحیحی شاهنامه دکتر خالقی مطلق - که بی گمان خود در عالم شاهنامه پژوهی حماسه‌ای دیگر آفریده‌اند.<sup>۵</sup> نشان از دقت و وسواس کار مؤلف دارد. هرچند این امر باعث نشده است تا در جایگاههای مناسب به ابیات الحاقی و یا ابیات مندرج در نسخه‌های کم اهمیت‌تر و رویکردهای اساسی صورت نگیرد.

در حماسه‌های عامیانه کردی «رستم» تقریباً همان نقشی را ایفا می‌کند که در شاهنامه ایفا کرده است و این نکته می‌تواند بر هماهنگی و اتحاد موضوع حماسه‌های ایرانی اشارت داشته باشد. برخی از منابع مؤلف در این پژوهش عبارت‌اند از: منظومه‌ها و داستانهای شیخ فرخ و خاتون استی، بهرام و گلندام، آزره، صیدوان، شیخ مند و شیخ رش، کانه بی، سام سام، غزای سیسه بان و....

درباره اصلت داشتن نژاد کردان که به روایت فردوسی از تخمه دو جوان نیک کردار به نامهای «ارمایل» و «گرمایل» بوده و نهایتاً در به بن بست رسیدن و چاره‌اندیشی ضحاک داستان پدید آمده‌اند، در همین کتاب چون سایر منابع و نوشته‌ها مطلبی آمده است که ذکر آن خالی از حسن نیست:<sup>۶</sup>

«بر بنیاد روایت شاهنامه، ضحاک پس از برآمدن دو مار از دوشش بر اثر بوسه ابلیس به چاره هم او که در هیأت پزشکی رخ می‌نماید، فرمان می‌دهد تا هر روز سر دو جوان آریایی را خورش ماران کتفش سازند تا مایه آرام دردشان شود، پس از روزگاری دو جوان نیک سگال به نامهای (ارمایل) و (گرمایل) به منظور رهایی یکی از دو جوان گرفتار، چاره‌گری کرده به خورش خانه مازدوش راه می‌یابند و بدین سان هر روز یکی از جوانان را می‌کشند و مغز سر او را با مغز سر گوسفند می‌آمیزند و دیگری را می‌رھانند و روانه دشت و بیابان می‌کنند. به گفته فردوسی نژاد «کرد» از آن جوانان رسته از بیداد ضحاک پدیدار می‌شود:

از آن دو یکی را برداختند

جز این چاره‌ای نیز نشناختند

برون کرد مغز سر گوسفند

بیامیخت با مغز آن ارجمند

یکی را به جان داد زنهار و گفت

نگر تا بداری سر اندر نهفت

نگر تا نباشی به آباد شهر

ترا از جهان کوه و دشت است بهر

به جای سرش زان سر بی بها

از این

می‌یافتندی روی

بروان سان که نشناختندی که کیست

بروی چند و میش

سپردی و صحرا نهادیش پیش

مرد (کرد) از آن تخمه دارد نژاد

کز آباد ناید به دل برش یاد<sup>۷</sup>

شاهنامه‌شناس معاصر، آقای مهندس جیحونی، از این روایت فردوسی قرائتی دیگر به دست داده است که پذیرش آن مستلزم تأملات بسیار است. ایشان معتقدند:

«واژه (کرد) در مصراع «کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد» و شاید در سراسر شاهنامه به معنی «قوم کرد» که در غرب ایران و عراق و

ترکیه و سوریه ساکن هستند، نیست؛ بلکه یک معنی کرد «چادر نشین» و «چوپان» است. حمزه اصفهانی می‌گوید:

«ایرانیان قدیم (فرس) دیلمیان را «اکراد طبرستان» می‌نامیدند و اعراب را «کردان سورستان» می‌خواندند.» (به نقل فرهنگ معین). اگر کردها قومی جدا از ایرانیان می‌بودند، قاعدتاً می‌بایستی در کتیبه‌های داریوش ذکر آنها می‌رفت، در جایی که کتیبه او در قلب سرزمینی است که اکنون قوم کرد در آنجا ساکن‌اند.

در بیت اخیر می‌گوید که مردم کوهستانی چادر نشین (و دامدار) از نژاد آن رها شدگان‌اند که هیچ گاه شهرها و آبادیها را ندیده‌اند.<sup>۸</sup> چنان که اشاره شد پذیرفتن این نظریه با توجه به منابع گذشته و معاصر اندکی دشوار به نظر می‌رسد. باشد که صاحب‌دلی نکته‌دان در ایضاح این نکته مشقت تحقیق را بر جان خرد.

از آنجا که مؤلف محترم در سرآغاز کتاب خواستار پیشنهادها و نکته‌یابیهای مخاطبان کتاب بوده‌اند، همچنین برای بهره بردن هر چه بیشتر از این اثر ارزنده، استحضاتاً به نکاتی چند اشاره می‌شود. باشد که در به کارگیری این کتاب سودمند قبول افتد و در نظر آید:

۱) آنچه بیش از هر چیز ذهن جست‌وجوگر خواننده را به خود مشغول می‌دارد، مسئله نبودن سرفصلها در صفحات کتاب است. طبعاً وجود سرفصلها و عناوین در صفحات، آن هم با چاپ مجزا و برجسته در قرائت متن و ادراک بهتر خواننده نقش اساسی دارد.

۲) درباره یادداشتهای پایان کتاب باید گفت که اگر این یادداشتهای در پاروقی صفحات آورده می‌شد، شاید به عرف نزدیک تر بود. علاوه بر این در یادداشتهای آخر کتاب بر نقل قولهای اشخاص بیش از حد تأکید شده است. ستایشهای چندگانه نویسنده از صاحبان آثار و مقالات، ذهن خواننده ناآشنا به مسائل فردوسی پژوهی را بیش از حد انتظار به خود مشغول می‌دارد.

۳) شایسته بود مؤلف پس از نقل آراء و اقوال دیگران در حد ضرورت سخن به نقد و تحلیل آنها نیز همت می‌گماشت، چه صرف نقل و روایت نظریه‌ها در راه شناساندن موضوع مورد بحث و همچنین در تفهیم خواننده چندان نقشی نمی‌تواند داشته باشد.

مثلاً آنجا که نظر فریدون جنیدی را مبنی بر (کوه آتشفشان) بودن ازدهای شاهنامه و اوستا، یادآور شده‌اند و یا آنجا که دیوان مازندرانی شاهنامه را از قول ایشان «برجستگیهای کوهستانهای شمال ایران»<sup>۹</sup> دانسته‌اند، سزاوار بود که آراء نقدآمیز خود و یا دیگران را نیز بدان می‌افزودند تا کتاب از بند تحقیق صرف خارج شده و به وادی «تحلیل منطقی» هرچه نزدیک تر می‌شد.

۴) درباره این که نویسنده نظریه آقای دوستخواه، مبنی بر آگاهانه

است تنها فرورشتن

نظریه پرداز محترم «عاطفه قربانی ارمان» تردید و شک نیست. صورت نخست ساختار تراژدی که در آن عمق فاجعه با عدم آگاهی رستم از چگونگی فرزند عجیب گشته است خدشه‌دار می‌شود، از طرف دیگر شالوده تراژدی (غم نامه) رستم و سهراب که لاجرم باید در ضمن داستان یک نقطه کوری داشته باشد، از هم گسیخته می‌گردد. جالب‌ترین که بانگاهی به سابقه «پدرکشی و پسرکشی در اساطیر»<sup>۱۰</sup> در می‌یابیم که اکثریت پهلوانان به نوعی از روی ناشناس بودن پهلوانان مغلوب به کشتار ناآگاهانه روی آورده‌اند.

پروفسور هانری ماسه نیز معتقد است که رستم و سهراب تنها به هنگام مرگ همدیگر را شناخته‌اند.<sup>۱۱</sup>

۵) توضیحاتی که درباره «ققنوس» در کتاب آمده<sup>۱۴</sup> در بیان ارتباط تطبیقی آن با حماسه فردوسی چندان کمکی به خواننده نمی‌کند. چه به توضیح خود نویسنده «به این پرندۀ داستانی در شاهنامه اشاره‌ای نشده است.»<sup>۱۵</sup> بنابراین ابیات منتخبی هم که از عطار (منطق‌الطیر) و دیگران (نیمایوشیح و شفیع کدکنی) به عنوان شاهد به نقل و اشارت آمده، باز نتوانسته است در معرفی این عنصر افسانه‌ای کاری از پیش ببرد. دیگر این که شایسته بود مؤلف محترم هنگام معرفی ققنوس مآخذ گفتار خود را مشخص می‌نمودند تا هر چه بهتر خواننده را به اصل گفتار رهنمون می‌شدند.

۶) درباره تفاوت غسل و وضوی اسلامی با آیین کهن ایرانیان (برای شست و شوی تن برای نیایش) که در همانندی آنها در کتاب اشارتی به اجمال رفته است.<sup>۱۶</sup> باید افزود که غسل و وضوی اسلامی نمی‌تواند هیچ‌گونه برگرفتگی و یا بازماندگی از آیین و یا آیینهای کهن بومی داشته باشد. چه اولاً اسلام در سرزمینی غیر از ایران پدید آمده است و دیگر این که امر باطن‌گرایانه «نیت» در احکام شرعی، این حکم اسلامی را دارای خصایص ویژه نسبت به سایر سنتهای آیینی کرده است و همانندی و تشابه ظاهری این ویژگی دینی باز نمی‌تواند دلیلی بر بازماندگی و یا برگرفتگی از آیین یا آیینهای دیگر بوده باشد.

۷) غلطهای چاپی معدودی به متن کتاب راه یافته است که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

صفحه / سطر	نادرست	درست
۱۹۳	ژرف	ژرف
۱۰۶	خواستام	خواستارم
۸۲۰	جهانیان	جهانبان

۱۴/۵۲	پردازگان	پردازگان
۱۹/۱۱۴	عرآن	عرآن
۹/۱۳۱	مینہ	میمنه
۱۲/۱۴۳	شینداری	شینداری

همچنین در صفحه ۲۵ / سطر ۳ (مصراع اول) و در صفحه ۳۰ / سطر ۳ (مصراع دوم) به ترتیب واو عطف و راء نشانه از قلم افتاده است. در صفحه ۵۸ / سطر ۳ نیز باید مصراع دوم بدین صورت باشد: نهاده لبه‌بالین برش افسری

ختم سخن این که کتاب شاهنامه و ادب عامیانه کردی - چون دیگر نوشته‌های دارنده اثر - با زیربنای استوار علمی و قلمی پخته به نگارش درآمده است. ضمن آرزوی توفیق هر چه بیشتر برای مؤلف محترم امید است این پژوهش تازه موافق طبع و مورد استفاده شاهنامه‌پژوهان به ویژه شاهنامه‌خوانان کرد زبان واقع گردد.

#### پانوشتها:

۱. «کارنامه حافظ شناسی معاصر ایران پربرگ است اما پربرار نیست. اگر کارهای کرده اندک نیست، کارهای نکرده نیز بسیار است.» (حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۵).

۲. شاهنامه و ادب عامیانه کردی، سجاد آیدنلو، انتشارات صلاح‌الدین ایوبی، چاپ اول، ارومیه ۱۳۷۹، ص ۵.  
 ۳. همان، ص ۱۲.  
 ۴. همان، ص ۱۳.

۵. در این باره، لطفاً رک: مقاله «از حماسه تا حماسه»، سجاد آیدنلو (کتاب ماه ادبیات و فلسفه، شماره ۴۱ و ۴۲، ص ۷۲ و ۷۳).

۶. برای نمونه در برهان قاطع در توضیح ابیات مربوط به این قسمت شاهنامه چنین آمده است:

بیل - بر وزن عزرائیل - نام پادشاه زاده‌ای است و او مطبخی بود. گویند دو پادشاه زاده بودند یکی ارمائیل و دیگری ایشان به واسطه خیر خلق الله مطبخی ضحاک شده بودند و آن دو نفر آدمی که ضحاک می‌فرمود بکشند و مغز سر ایشان را جهت مارانی که از کف او برآمده بودند حاضر سازند، یک نفر را زادمی کردند و می‌گریزانیدند و به جای مغز سر او سرگوسفند داخل می‌نمودند و گویند گردان صحرائشین از نسل آن جماعت‌اند. (برهان قاطع، ج ۱، ص ۱۰۹).

۷. شاهنامه و ادب عامیانه کردی، ص ۸ (ابیات به نقل شاهنامه خالقی مطلق، ج ۱، ص ۵۶ و ۵۷).

۸. بررسی بیتهایی از شاهنامه فردوسی، مصطفی جیحونی (فرهنگ اصفهان، شماره ۱۷ و ۱۸، زمستان ۱۳۷۹، ص ۵۷ و ۵۸).

۹. شاهنامه و ادب عامیانه کردی، ص ۱۷۰.  
 ۱۰. همان، ص ۱۷۱.  
 ۱۱. همان، ص ۲۵.

۱۲. پدرکشی و پسرکشی در اساطیر، محمدعلی سلطانی گردفرامرز (رشد ادب فارسی، تابستان ۱۳۷۲، شماره ۳۳، صص ۲۰-۲۹).

۱۳. فردوسی و حماسه ملی، هانری ماسه، ترجمه مهدی روشن ضمیر، انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۷۵، ص ۱۲۹.

۱۴. شاهنامه و ادب عامیانه کردی، ص ۶۵ و ۶۶.  
 ۱۵. همان، ص ۶۵.  
 ۱۶. همان، ص ۲۰.

